

کفِ خیابان، فراقِ سالی بود

سپیده جدیری



کف خیابان، فراق سالی بود

سپیده جدیری

نشر مهری برای گذر از سانسور و خوانش آسان و بی‌دردسر، با اجازه نویسنده، پی‌دی‌اف کتاب‌ها را برای دانش‌آموزان در دسترس خوانندگان داخل ایران قرار می‌دهد.



نشر مهري

شعر * ۳۰

کفِ خیابان، فراقِ سالی بود

شاعر: سپیده جدیری

| چاپ اول: نشر مهري، لندن: ۱۳۹۸ |

| اشباک: ۷-۹-۱۵-۹۱۶۳۰-۱-۹۷۸ |

| قیمت: اروپا ۱۴ یورو | انگلستان ۱۲ پوند |

| صفحه آرایي و گرافیک جلد: استودیو مهري |

| نقاشی روی جلد: نیما نیا |

مشخصات نشر: نشر مهري.

۲۰۱۹ میلادی/ ۱۳۹۸ شمسی.

مشخصات ظاهري: ۱۲۴ ص.:: غیر مصور.

موضوع: شعر معاصر فارسی.

کلیه حقوق محفوظ است.

© سپیده جدیری

© ۲۰۱۹ نشر مهري.



www.mehripublication.com

info@mehripublication.com

مراقب باش و عشق بورز

به کام‌های رفته و نارفته.

این کتاب تقدیم می‌شود به ایران و محصورین که

عاشقانه برای ایران ایستادند.

www.mehripublication.com

از واشنگتن

www.mehripublication.com

رنج‌نامه*

به جای قد و قوارهات آسمان
به جای صورتت پنهان شدن در حرف‌ها و ناحرف‌ها
به جای دست‌هایت گناه مشروع را چه کسی باور کرد؟

کامل از برگ‌های پاییزی می‌ریزیم
کامل به صورت آقا و خانم‌های خوش رنگ و شعار

* غرض از نوشتن این شعر، بیان رنج‌هایی بود که چه ما مردم و چه میرحسین موسوی و محصورین، هر یک به نوعی در این سال‌ها متحمل شدیم. از همین رو، در سطرهای پایانی شعر، به نام او قسم می‌خورم تا رنج‌های او را گواهی بر رنج‌های خودمان گرفته باشم.

به قبرِ وسطِ می‌ریزیم
فریادِ بر هر کسی که سنگِ صدایش سوگ ندارد!
لَفَاطِیِ بزرگی بود
تَنُورِ تَنْ گرفته‌ی من تَنُورِ تَنْ گرفته‌ی ما
لِکَّاتِیِ بزرگی بود
لایتناهی.

می‌دانید غربِ تمامِ فروغش را صدا می‌کند
و گوشِ افسونگری‌ست گوش ما؟
لابد تمامِ زیبایی‌اش را نشانه رفته بود
به حقِ پنج سواره نظام.

لبیک یا
نوازشِ خاموش
لبیک یا
غرورِ مسلّم

لبیک یا به حرفِ کوچکِ آرامم
کسی پناه نمی برد.

فقط

لوايحِ سکوتِ پشتِ سکوت

و قلبِ پشتِ قلب

می دانید؟

که تبریز چه درد بزرگی شد

برای امتدادِ لِقِ ما.

گور به سنگ‌هایمان گفت:

چه لکه‌های آسانی!

چه لکه‌بندیِ آسانی!

قندُ نشده چه شیرین است!

برای خودم کسی شده‌ام کسی

که روح حرف‌هایش به سر رسیده است.
وقت هوسرانی به قلب‌هاست:

خمودگی
و کارِ بیش از اندازه
خمودگی
و شهرِ بیش از اندازه

قسم به میرحسین موسوی
که عشق، کفاف این همه عالم را نمی‌دهد
که روز، به حق چیزهای نشنیده است

و نوع بشر به پای صداقت افتاده‌ست
تکمله‌ای
بر پرودت و بعدها.

۲

افسوس

بعد،

به روزگارانِ سیاهی که به چشم‌های تو افسوس می‌خورند!

برای هیچ کس غصه‌ای در راه نیست

برای هیچ کس که بی صبرانه شده

با نفس‌های دست خورده‌ی من،

ابروهایم را به موقع بر می‌دارم

و ابروهایم را به موقع می‌گذارم

به پهلو

به چشم
به خنده‌های متوسط.

رنگ از رخ من پرت شده است سمتِ معانی
وقتی که به چشم‌های خودم
بی محتوا
خیره می‌شوم،
فرق من با بی همه چیز
فاحشه خانه‌ای معاصر است.

آمریکا را به موقع می‌گذارم
و آمریکا را به موقع برمی‌دارم.
و چشم‌های تو افسوس
افسوس‌های سراسر است.

فرق سنگ با اعصاب چیست؟

فاقد از بودن یا بوییدن محض؟

گور بی صاحبی بودم

در بوستانی مُزین

مراقب باد و راه‌های باد

اما

تمامش فرق داشت.

کمی به دست‌هایم نگاه کن

غرورِ شانها و گردن کشیدن

کوتاهیِ باد

و راه‌هایش.

من ساده تر از یک دردِ کوچک بودم

اما

تمامش فرق داشت.

مرگ باید از دست کشیدن باشد

یا کشیدنِ درد به شعاعی معین

و پاهایم تا کشاله آرام است

و قدم شاد و بی ترس

به زمین می افتد می افتد محض.

آیا باید راهی باشد؟

یا سمت دیگری که بشود راه رفت یا آمد؟

قاعده‌اش فرق دارد

مراقب من باش.

عاشقانه‌تر از توام مگر
ای کافه به روزهای من برگرد.
ای بار هستی
برایم جا افتاده‌ای
آن روز که می‌رفت از پشت سرم
برایم
فرق سیاه با سفید است
که کسی برگردد.

تمام شب، شب پره‌های بزرگی بود

که رسمِ روزگار
از کسی به کسی برمی‌گشت.
من مغرب و شما مشرق
باور کنید
برای هر چیزی نفس کشیدن راه حل خوبی نیست
من برگرفته و شما برگیر
باور کنید
دست‌های مرتب نباید زد
به قلب
و آسمانِ بی شب.

تلاش برایم قصه‌ای ندارد
تمام برایم لحظه‌ای.

و آن عزای الیم
که از عذابِ بری بود

از کوفه از من چه می خواست؟

نمی دانم

کوفه از من چه می خواست.

ای بیرق از تو آرام

در اوج های آسمانی ات

چه می خواستی؟

مگر من

چه چشم های سیاهی داشتم؟

به من بگو

چه چشم های سیاهی داشتم.

فرق تمام و گذشته ام

یک صدم ثانیه است

که کسی برمی گشت

به کسی برگردد.

غروب به قرنِ خودش برگشته است

آسمان به شروعِ ابابیل

کارِ من به آسمان و بدن نمی‌رسد.

موزه‌ها همه از راه گذشته

موزه‌ها همه بی سرپرست

فارغ از همه ناچیز

در دو چشم به هم زدنی

کار به چشم و بدن نمی‌رسد

کار باید از فاصله‌های دوری بگذرد

قَدَ به قَدَ

به شنبه‌های قدیمی

لبخند بزند

طوری که چشم‌های من

نادیده بگوید: هیچ.

و از هر چیز

یک آسمان به زمین بگذارم.

تو گورِ کنده‌های منی

می‌دانی

که یک فقره تیر آهن

چند قرن قدمت دارد؟

تو گورِ کنده‌های منی

به من بگو

چه شکلِ آسانی ست.
کارِ من به حرف و بدن نمی‌رسد
بدن؛ درست بعد از هر چیزی.

بگذار تا قرن‌های متمادی
قرنی نداشته باشیم، عزیزم!
بگذار گونه‌هایم را در شروع هم آغوشی.
ای بی‌تردید به مرگ اندیشیدن!
”آن مرگ مگر چند ساله بود؟“

من بی‌قرارِ فقرهای توام
کاش می‌دانستی

من بی‌قرارِ فقرهای توام
فقره به فقره

برای هر چیزی.

کارِ من به فکر و بدن نمی‌رسد.

ورودت را به حریمِ خودم نازنین می‌گویم
ورودت را به گوشواره‌هایی که سرگردان بود

باید قربانی‌هایم را تکه تکه کنم
و به دست باد بسپارم
درست مثل برگه‌های شور شده‌ای در درد
که می‌خوریم و می‌گوییم به آخرین غربت.

این حداکثر است

طوفانی که باید شانه‌هایم را تکان می‌داد
به مُشتی عقربه و مُشتی مرگ.
من حداکثرم.

www.mehripublication.com

سنگِ من، سنگین‌ترین روزنه‌ی جهان است

سنگِ من از گوشه‌هایش شیب می‌ریزد

بسیار مقدس

بسیار شریف

و قلبِ طاووسی‌اش

یک سر و گردنْ به قلب رسیده است

از هر طرف که شور، پُرفتح‌تر.

با سرودهای خوش، غایب باش

با قلب‌های بیش و باز، بسته

رنگ و رویم را برداشته‌ام که سرد شود

در چشم‌های بیش و باز، بسته.*

* چشم‌های باز بسته، فیلمی از استنلی کوبریک است با بازی نیکول کیدمن و تام کروز.

مرگم هم سریع و آتشین خواهد بود
عشق بردارنده از وسط‌های شکافته‌ام
توی توالتِ نانِ آزادی‌های رقیق
توی توالتِ قرارِ بی‌قراری گذاشتن
توی توالتِ هر چیزی که بوی خوب بشاشد
توی توالتِ دستمال به دست‌های "وَرَزِیل"؟!
توی توالتِ مردِ یک حرف دارد!
توی توالتِ پخش شدن‌های آسمانی‌م
توی توالتِ خُرد شدن زیر رُشد و عصب

توی توالِتِ برَفقیرِ "لامع"، یادتان هست؟ :

توی توالِتِ شما فَرَاخورها

من باید خستگی در کنم یک ساعت

من باید خستگی در کنم چند آرامِ متناهی

من باید خستگی در کنم تا چند بگیرِ نگیرِ دیگر

من باید خستگی در کنم چند بمیرِ نمیر.

شبیه تمرگیدن روی تشک‌های توخالی شده‌ام
شبیه طبعِ قرمزی که رگ می‌زند در اواسط بعدازظهر
یا اواخرِ قلب
شبیه بی‌گلی‌هایم در بهارستان
و می‌تراوم به قبرهای شریف شده؛
به سنگ‌های فارغ از مرگ‌های کوچک و بزرگ؛
به "هم ریختن".

آرام آرام به من گفتند
شبیه قالی کرمان.

۱۰

گوشه

برای دهان کسی که بوی خشک می دهد، آواز هم تنهاست
برای خجسته‌ی بی دلیل شدن
برچیدن عمیق
در کلمات رقیق:
که من برای تو می میرم.

چه آسمانی شدنی ست این!
شبیبه دردهای غروب

به فروش می‌رسد.

کورِ راهی شدن از دور

به سر زدن می‌پیچم و محو می‌شوم

کار بزرگی ست

تمام قصه‌های مرا به قصدُ بردن از دور

به قصدُ رساندن، بی ترتیب.

و فکر می‌کنم تو باید گوشه‌ای باشی

که من برای تو می‌میرم.

سنگ‌هایی که به مراتب آواز می‌خوانند را به سنگ‌هایی که به مراتب آواز
نمی‌خوانند ترجیح می‌دهم.

بعد می‌گویند چرا مرگ

بعد می‌گویند چرا مشتری

چرا بی‌قمر، در عقرب شدن.

توی دلم فرقی هست

چقدر به خودم می‌آیم

به زمین می‌رسم

به زمان می‌آیم:

مراقب باش و عشق بورز
به کام‌های رفته و نارفته
که گل می‌رود به سمت گُر کشیدن.

۱۲

تمام قد

به تن‌های مستعار، کمی دست می‌زنم و می‌گویم
شبیه آسمانِ آسمانِ زده‌ام یا غربِ غم‌انگیزی
دست بر آتش، کمی.

کمی به پای من ایستاده است

با صورت

با دست.

و کلاه محترمش را
به قد خودم می‌رساند.

کاش بویی به سمت پیراهنم می‌پیچید
کاش بویی تمام قد.

تمام قد
ایستاده‌ام به سمت کسی
و کسی به این سمت گوی‌هایش را می‌چرخاند.

دلبر از ما به صد امید ستند اول دل.

هشتگِ "نه"

گولِ کافه های تان را خوردم

گولِ حرفهای کوچک و بزرگتان

#نه_به_این_غصه_ها که من خوردم.

#نه به آوازی که نخواندم

#نه به سرراهی که نرفتم

#نه به کوه از تو، #نه به شور از تو، #نه به شب از تو، #نه به نور از تو، #نه به

شبکوهی که ندیدم.

#نه به روباهی که صبوری کرد

#نه به هر غازی که دوری کرد

که به دام از تو، که به خام از تو، که به شه از تو، که به وه از تو! آباد کرده ام
صد یار.

وقتی به چشمهای تو افزود

قرآن

تمام جان و تنش را

افسوس از دلم که فرو ریخت...

و شعر

و گورِ مستقیمِ کندن برای شعر

"ای یار

ای یگانه ترین یار!"

ورق برگشت

به روزنه‌ام که سرد است

تکیه کلام شده بود

”روزنه‌ام که سرد است“.

فارنهایت!

برایت کوتاه‌ترین مسیر ممکن می‌شوم

و بعد که مرگ، تمام صورتم را فرا می‌گیرد

چه می‌دانستی از زمانه

چه می‌دانستی، فارنهایت؟

در چشم‌های قرمزت

فرا رفته است

روز در روز

به جای خواب و بیداری.

ای کاش غرق لذت
ای کاش به همراهی
من شورِ کفتری دارم می دانید؟
یا شورِ سراپا غرق
من باید بارقه‌ای از دویست سالگی باشم
و باید سال سختی باشد
و باید تنها کسی باشم که دارد می‌رود
و بهایش فروختن است
من چاپِ بیستونی‌ام می دانید؟

که تلاشگری از تولد تا مرگ برایش غمی دارد

کافه به کافه

راسته به راسته

به فراوانی.

چشم‌هایم را باز کنم به شعر
چشم‌هایم را پیروز کنم
مگر تمام شدنش چه بی حادثه بود؟

چه برش‌مردنی بود!
چه برش‌مردنی!
چه پُر شدنش چه بی راه رفتنش!
کفِ خیابان
سویش هوای مسلّم است

کفِ خیابان
سویش غروب‌های شفا‌دهنده

کفِ خیابان
هنوز دست می‌کشد

کفِ خیابان
هنوز قلب می‌کشد

قلب‌ها مان به هم شکسته شده
و دست‌های تظاهرات،
کمی شروع‌تر!
کمی عبور‌تر!
بسته شده.

کفِ خیابان

برگ‌های شکوفه دهنده

کفِ خیابان

قلب‌های فروشی

و سنگ‌های فلزی عمیق

عمیق.

کفِ خیابان

غروب زد و رفت

کفِ خیابان

فراقِ سالی بود.

یک بار به صورتم تف کردم

چیزی نگفت

یک بار دیگر

و در تمام هستی قَسَم می خورد

که مرگ من

”صورت“ی است.

تقدیم به منصور حلاج و منصورهای حلاج

به توّاب

و صورتک‌های بی‌ثمر

به گردن که بر فرازی افراشته است

به بوسیدن، شناور.

کاش کوله‌باری از غم بر فرازِ مُحَرَّم

نبود

اواز چه
بیشتر بود
اما چه بود.

و غصه‌های من همیشه عاشقند
غصه‌های من همیشه چشم و گوش بسته
تَنگ، شکسته
درگ، قلب قلب.

بیهوده شکلِ کودکی ام غصه می خورد
بیهوده در هوای مه آلودش
قلبی شکسته راستِ راستِ راه می رود کنار و گوشه‌ی مرگم
خاموش‌تر شده
به گریه‌ای که ژستِ من است چنگ می زند
به گریه‌ای که
هیئات!
و گریه‌ای که
هیئات.

۲۰

گرسنه‌ام

درست مثل شکوفه‌های خجسته

کنار برگِ غم‌انگیزی نشسته بودم

برای شاپرکی که فرقش را به هر دو جهت باز می‌کند

موج موج

دل‌م غرب می‌زند و شرق می‌زند

چه فریاد آلود

چه فریاد آلود

کنار غرَبِ غم انگیزی نشسته بودم.

و باثبات و بی ثبات

چنان که عاشق و فارغ.

www.mehripublishing.com

و فرقتان با شعورِ مُرکّب چیست؟
شعورِ مُرکّب، رنگ‌های شباهت به عشق

و فرد که بی فرد می‌شود
تمامِ دستِ پاره‌هایش را
می‌شناسد عشق.

من شباهتم از امروز را
به فردا انداخته‌ام
تمامِ غروب.

و قصه می خواند
و قصه می داند
که عاقبت این کار
تمام قصه‌های عالم را
به موقع
به ریشه‌های من زده است.

تمام کردن است
تمام کردن.
درست مثل شرف
در شرف فروش.

کما این که قبر بی صاحب من
تمام قلب‌هایم را
یک جا، بریده بریده، یکسان
بلعیده در شکمی مستند.

کما این که قبر

غم خود

از یاد می برد

و می برد به غم.

تلاش مکرری ست

از بی شباهتی، آواز خواندن.

من شاید از هر فرصتی

به ریشه هاییت زده باشم

عشق!

قلب تمام گذاشته باشم

اما غروب، هر فرصتی ست

که دست هاییش را به دیوار گرفته است

ورفته است.

مرگی که چشم‌هایش را به روی جهان می‌بندد
مرگی برای دل دادن.
مرگی برای فروش
و بیکاری.
آنجا که دست و پا ندارد مرگ
آنجا که درّه می‌کُند درست بعدِ غروبِ فقیرت،
دندان زده است
به هوای دمام،
و بازدم.

۲۳

نه به هم‌رنگی با جماعت

کامل شدن از کودکی ام تا بشر

وقتی برای صحبت کردن ندارد

یک وقت قاز‌های و هواهایش

یک وقت بی ثبات به دست‌های خودم برگشتن

یک وقت شرمسار

ندارد.

این را ببین

این "آسمانه‌ها"ی مرا ببین
وقتی برای کمالِ تعجب
برای کسی باقی مانده است؟
این غصه‌های فرسوده‌ی شریف
تک تک کنار کشیده است

من با صدور حکمی می‌شکافم
از غمگسارِ عمیق
به شعرِ فرو رفته‌ای در شکوفه و اسانس.
به حجم کافی عشق‌های خمیده بر دهانه‌ی رَجم
و در دهانه‌ی رَجم
به لهو و لعب.

صورت، کلافه ای ست از تن

و قلبِ من

چه مشترک می‌زند

غربِ تمام شده‌ام!

کسی اوضاع را به یادگار گذاشته است؟

این هم از غصه‌هایم که تا ابد دشوار است

این هم از فلوتِ جادوگری به غربِ سزاینده.

اوضاع مثل فریادِ تیر به صدا می‌رسد.

ای عاشقانه‌ترین عشق!

ای عاشقانه‌ترین آهن!

ای کافی از فروغِ تو بیننده!

ای قصدهای تو روشن!

بی حسی از تمامِ تَنّتِ لگه می‌زند

بی "شاد"ی از تمامِ غروبیت به عالمی.

و کولبرانِ بهشتی را

ببین و بجان

به هفته‌های مکرر و آسان.

آقا برای تعجب کردن

از من چه مایه‌ها که نمی‌گذارد

برایش غرقِ میهنم

برایش غرقِ میهنم

من، دست‌های به جای دستبند پابند می‌خورَد همیشه

برایشان غرقِ میهنم

برایشان غرقِ میهنم

به به چه لب!
به به چه ران به ران شده‌ام!
به به دلم پراز سینه است
سینه‌های پست
سینه‌های باریک
و گُل درشت.

آرامش از تماسی که ایستاده است
چشمی به چشم‌های تو می‌اندازد
چشمی به چشم‌های تو می‌اندازد طاووس‌های بَرین
از کمالِ همنشین.

ای رستم از کروژِ کروژِ من شده!
شروعِ دسته‌بندیِ آغوش است

ببین چه سگ!

ببین چه بیرون روی‌ها

فرشته فرشته درآرد

ببین چه دسته دسته‌ام

به تاریخ توکل جسته‌ام

یک روزِ دیگر به چهره‌ام اضافه خواهد شد

کامل و شطرنجی

برایش غرقِ میهنم

برایش غرقِ میهنم.

تقدیم به کاووس سیدامامی و لکه‌هایی که به او نخواهد چسبید، هیچ‌گاه، هیچ‌گاه

ای مرگ!

لکه‌های غمگینم

مثل چشم، باز و بسته می‌شود.

هر چه شد

هر چه رفت

هر چه هست

شوره‌های آبی ست

شوره‌های آبی.

و مرگ، درست یک صحبت بیشتر است

از تنی به تنی شکستن،

شرایطی را به شرایطی نگفتن.

من غربال می‌شوم

سبک سنگین

سبک سنگین

دست به یکی شده

غربالِ عَماهنگین.

لازم به ذکر شدن

درست مثلِ سکسِ من

یک صحبتِ دیگر است:

سپیده یک روز، به دست و پایش خواهد افتاد

و یک روز هم به چشم‌هایش خواهد افتاد.

مرگِ من شاید غروبِ شما را برانگیزد،

غروبِ مرا بر نمی‌انگیزد!

۲۸

برای کردستان

مناطقى هست

که شعرهايش شعرهاى ديگرى دارد
و غصه‌هايش غصه‌هاى ديگرى دارد
و چشم‌هايش چشم‌هاى ديگرى دارد

مناطقى هست

که صدای پایش، صدای پا ندارد
دمای ديگرى دارد؛

دمای سنگِ برهنه شده از سنگ

دمای نانِ خالی شده از نان

دمای فرسنگ‌هایی که روی جان می‌بریم

دمای شعرهایی که روی جان می‌بریم

دمای مرگ‌هایی که روی جان می‌بریم

دمای سنگینی...

مناطقِ هست

که سنگِ آسمانی است انگار

گلوله‌های پشتش،

گلوله‌های دیگری دارد.

با هم به خوابِ قرمزِ دوستانه‌ای رفتیم
به شقه‌هایی که بلندبلند به صدا درمی‌آید
تقاص دست‌هایت را پس بده
تقاص بوسه‌هایت را که پیروز است
مرا باز به قصه‌هایت برسان
به غم که تمام راه‌ها و بیراه‌هاست
دست بزن به شورِ من که شامل است بر
عاشقانه، که به گوش‌هایت می‌رسانم
عاشقانه، که به حرف‌هایت می‌رسانم

دست بزن به شورِ من که شامل است بر
شروع فراموش نشدن.

ای کافریده‌ها به خدا باز آید!
من بی گمان شعر گفته ام!
و گریه‌ای که بلندتر از روزگارِ من است.
کمی آبِ صدایم را می‌لرزاند
کمی بهشتِ برین
به سمتی می‌روم که شاهد نیست
کودن از همه چیز.

۳۰

کاش به گوشت برسد

و مرگ من تثبیت شود

و مرگ من دوباره به سمتی مستقل

حرکت کند

کاش برق مستقلی بزند شب

و دست من برای همیشه

روی دست من سنگینی خود را احساس کند.

کاش فریاد به صدای سکسیِ خودش توجه کند

و مست شود

مثل سگ

سگُ مست شود.

www.mehripublication.com

آقای فرد زده

تمام شورشش به سمتِ شورشی تمام زده

تبلیغِ تر حتی

تبلیغِ غرب زده.

ببین که من چقدر به فکرِ آسمانی ام تمام وقت

ببین که من چقدر به جای تو کنار یک هوا نشسته ام

ببین کنار بوته‌های سرد چقدر عاشقانه تر شدم

وازش شروع تو
چیزی باقی نخواهد ماند
و غصه‌ای به سرغصه‌هایم
به لکه‌بینی بزرگ؛

تو و گوشه‌ی قلب من
تو و کور شدنم از تو
تو و شوری به دردهای بی تفاوتم.

کسی روی صورتِ من چشم‌هایش را
بزرگوارانه باز و بسته می‌کند
کسی چاه می‌زند طنابِ نزده
کسی به راه‌های خسته و قوی می‌رود
به راه‌های خسته و قوی.
و در صورتم یک لحظه است
که چشم‌هایت را فراموش می‌کنم
و در صورتم یک چشم بی‌اراده است
که قصه‌هایت را فراموش می‌کنم

و در صورت تم یک قصه کار شده

فراموش نکن

یک قصه کار شده.

www.mehripublication.com

به جاهای سنگین

به جاهای بیچاره و سنگین

می‌رسیم،

درست مثلِ آغوش‌های یک سر و گردن بود

یک سر و گردن.

و بندِ دلم

کوتاه است

بندِ دلم

به صدایت نمی‌رسد

بندِ دلم

اویزان

به هر دری.

www.mehripublication.com

شورِ دلم می‌زند
تا عمقِ هزار بی‌رمق.
ببین، ای گوشه و کنارِ آغوش‌های من!
از هر چه می‌زند بلندتر است این قلب
و دستِ کمی دارد
از خونِ کور شده‌ام
در رگ‌های یک در میانِ رگ.
از شبی در یک قدمی شب‌هایت
تا شبی در یک قدمی شب‌هایم

دست از فراموش شدنِ تو بر نمی دارم
دست از فراموش شدنِ تو کناره گرفته است
دست از فراموش شدنِ تو به آغوش می کشم.

www.mehripublication.com

به قبرِ ساحلی ام دستاویزِ بزرگی می‌زنم
و قبرِ ساحلی ام کوره راهی ست شرم‌بار
به بوسه‌های تو می‌بارد
کرانه‌ای از کرانه‌هایم سوسن زده
به بوسه‌های تو می‌بارد
و فراموشی.

از سرزمین‌های دیگر

www.mehripublication.com

چاک

به تمام هم‌وطنان تبعیدی ام

شاید فقط زندگی من بود

که این گونه گیج

بر چشم‌های قمرزنان نشست

ای روشنایی تن من بگذر!

شاید فقط حواس سیاهم بود

مثل کسی

که پشت در افسوس می خورد.

از بقیع تا خاوران[×] را با خود ببرم بزنم به چاک!

آوازه‌های کوچک جان را با خود ببرم بزنم به چاک!

اسم شیک تهران را با خود ببرم بزنم به چاک!

ای روشناییِ تنِ من بگذر!

من پشتِ هم جیبِ می‌کشم

من پشتِ هم گوش‌های تو را

می‌گیرم و جیبِ می‌کشم...

دنیا گناه من است ای لکه‌های بی‌هدف!

دنیا گناه من است ای خنده‌های بی‌شمار!

× خاوران نام گورستانیست در تهران که در بخشی از آن که قطعه زمین بایریست، زندانیان سیاسی اعدام شده در ایران و از جمله، بسیاری از قربانیان اعدام سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، به طور دسته‌جمعی دفن شده‌اند.

دنیا گناه من است و

من

جیغ.

گناه‌های خندان را با خود ببرم بزخم به چاک!

دوازده است آنچه را که می‌شماریم دوازده است

آرایشِ ظالمانه‌ی صورتِ من می‌تواند بخندد به زمین: دوازده است!

و از شکافی که بر تنِ فشانم بیارد هزار شکوفه‌زار.

چاه‌های خفته! بگذرید بگذرید از سرم؛ دوازده است!

ای روشناییِ تنِ من بگذر!

ای قندیل‌های بسته!

ای شکستگی‌های سرم!

تکرارتان برای من

تکرارِ طوافِ زمین است

که خورشید به خورشید بلندتر می‌شود

و هوا

که هوی دارد مرا

بخورد!

ای مصر!

ای زنانه‌ترین روز!

صورتت را که لُخت می‌کُنی

هرگز

هرگز

چشم‌های مرا

سیاه نخواهد کرد!

* دو سطر نخست، تماماً یادآور سطر «ای یارا! ای یگانه‌ترین یار» فروغ فرخزاد است، به منظور القای حس همبستگی با علیا ماجده المهدی.

و نور

در تمام "ترین"ها

فرو رفته است...

بیت، خون و نان را با خود ببرم بزنم به چاک!

رنگینکی ** که پُختیم، رنگین تر از خون مان بود

و عشق

درست وقتی بالای سرم نشست

افتاد و

شکست!

گورِ پدرسوخته‌ی پدرم!

«که هر چه دارم از اوست!»

گورهای نیمه جان را با خود ببرم بزنم به چاک!

* برگرفته از نام مقاله‌ای از آدریان ریچ، شاعر فمینیست آمریکایی با عنوان
Blood, Bread and Poetry: The Location of the Poet, The Massachusetts Review, 1983.

** رنگینک نوعی شیرینی رایج در جنوب ایران و متشکل از خرما، گردو، کره و آرد است و غالباً نیز در مراسم عزا با آن از مهمان‌ها پذیرایی می‌شود.

و آنچه از همه چیز باقی مانده‌ست
و آنچه از همه چیز باقی مانده‌ست
و آنچه از همه چیز باقی مانده‌ست

و آسمانی که می‌چرخد می‌چرخد تا سیاه بماند
مثلِ روزهایی که از سرَم نمی‌گذرند
و آب‌هایی که با فشار با فشار
بی‌آب‌ترین آب‌های جهان‌اند

مثلِ من

که زن نیستم اصلاً

که رنگ نیستم اصلاً

که جان نیستم اصلاً

فقط صورتی

که می‌گذارد

و می‌رود.

تُرش

به کودکان سوریه

این آواز تُرش کرده است

غم، تُرش کرده است

برکت برای زمین

بی کاست و بی کم

تُرش کرده است؛

عبور

و مرگ‌های چشم‌دارِ شما

که می‌ریزد روی هم
بدنش را دیدنی‌تر می‌کند...

امشب این آهِ لعنتی کدام گوشه است و من کدام گوشه؟

آوازه‌های یک طرفه

در هوای تکراری

به گوش می‌رسد

و گوش

کنار کشیده می‌شود از گوش کردن.

گناه خُرد شده‌ی من!

دلم از تو پُر است

و لحظه‌ای که تحمل شَوبیم

نزدیک‌تر می‌شود...

دلم برای قصه‌ای تنگ است

که گفتنش از همه چیز ممنوع‌تر بود
و خواندنش از همه چیز آرام‌تر
دل‌م برای آرام آرام همه چیز شدن تنگ است
برای آرام آرام همه چیز شدن.

خاک بر سرِ من و

هوی و

حوّا

که هر چه شدیم

عاشقانه بود.

از بس که خندیدیم و شکل نداشت

از بس که هوا خوردیم و شکل نداشت

از بس مُردیم و شکل

نداشت.

گناهِ خُرد شده‌ی من!

.

اینجا انقلاب است
اینجا با خیابان نسبتی ندارد؛
در گوش‌های بزرگ
صدای طبل نمی‌پیچد
هوا کم‌ترین حدّ تحمل است
و غصه‌ها هم دل دارند دل دارند
و من که مثل غروب از کنار تورد می‌شوم
به خانه می‌روم
در گذشته‌های سپید سپید...

کلافه‌ام از کلاف‌های سَر در گُم
کلافه‌ام از کلاف‌های سَر در گُم؛

ترازو به احترام چه کسی ترازو شده است؟
و آب به احترام چه کسی آب
گناه خُرد شده‌ی من!؟

شوریدن

شوریدن از تمام روزها
به تمام روزها
و برقراری ارتباط سیاه شده
به در و دیوار.

باید شروع کنم
به قرمز قرمز در آوردن از تن،
و همیشگی نیست
همیشگی نیست؛
چنگ است این زدن به بیرون و درون من.

مثلِ قطع شدن از همه چیز
به همه چیز
مثلِ قبر شدن‌های مکرر القبور
و آنچه از قبرستان به حالتِ قبل برمی‌گردد.

«بارِ دگر روزگار» بگذرد بگذرد
به آنچه در شُرُف است.

در شُرُف است بادِ لحظه‌ی غَم‌شاد
در شُرُف است گوش‌ی که سرد می‌شنود
در شُرُف است چکّه‌های دنده‌های آوازی‌ن من.

و شباهت‌ها

شباهت‌های کمرشکن

با صورتی که شکست و بزرگ شد

شُدن، شُدها، شُدیدن

در شُرُف است.

خسته است شعر و واشر

در بیشترین جای تنم

شرق خسته است در چهار طرف

و در بلندترین شرایطی که می رود

چندین بار

چندین بار

به مردترین جای شما

به "هیپی ترین جای اند".

پس می سپارمتان

به لم ترین خدای دو عالم

و داده شدن به هر لمی

که در شُرْف است.

در شُرْف است آنچه در شُرْف است،

و آنچه به سرعت برق

به رنگ‌های بی دریغ من
می‌زند تنه‌ای سیاه سیاه
و آنچه به جای همه چیز
همه چیز می‌شود
تگرگ در سکوت ماشه‌ای ام
تگرگ در سکوت ماشه‌ای ام
تگرگ در سکوت ماشه‌ای ام
است.

خوابتان آکنده
صدایتان ساینده
شاشتان سرزنده
باد.

خواب

دچارِ خواب است

بوسه‌ای که می‌زنم

کمی بلندتر

کمی شگفت‌زده‌تر.

و حرف‌های بلاشمشیر

فرقی که دارد

با کمال‌کننده شدن

از بیهوده شدنِ من در عصب‌های فرسوده

تمامش حرف است

تمامش حرف است.

شکلِ حالتی می شوم

شکلِ روزگارهای فقط شُده

شکلِ برنجی می شوم که خورده‌اید

قشنگ‌ترین برنجِ دنیا می شوم

تمامش حرف است

تمامش حرف است.

فقط خواب، کنارِ تو بوده است

هیچ چیز از خواب نمی‌انجامد

فقط خواب به جای تو می‌خوابد

و عشق، کوهانِ بزرگش را تکان تکان می‌دهد

کنارِ هر دری یک روز

یک روزِ کوتاه شدن از بیهوده شدنِ من،

به خوابِ اندیشه‌های عمیق رفتن.

عصب‌هایم را دانه دانه بزخم

و بگذارم آنجای قشنگ.

عصبی که اشتیاقی به کسی ندارد

شکلِ مرگِ یک روزه است

یا دوازده روزه

چه کسی می‌داند؟

تمامش حرف است

تمامش حرف است.

به کسی که خواب را شکارِ لحظه‌ها می‌داند،

از بوسه‌های من لب‌تر است،

یا حرف‌زننده‌تر، تمامش

بختِ رویِ سرِ ما را کسی بلند می‌کند و می‌کوبد

کمی بلندتر

کمی شگفت زده تر.

گربه‌ها معلمی را تنها نمی‌گذارند که گربه بلد نیست

شور در بخت‌هایشان آواز می‌خواند

به کوری چشم.

شک باید برطرف شود از هر طرف که می‌توانی

به گربه‌ها برمی‌گردد یک روز

این دست‌های هفته‌ای یک بار.

باید شکل‌هایم را خسته کنم

باید دست‌هایم را ببندم به تخت‌های سکس شده

و سکس کنم.

که خوابم نبرد

که خوابم نبرد

که خواب، یک قران هم نمی‌ارزد.

شب، کنارِ بزرگ‌تری پیدا کرده است از خودش

مخصوصِ قدمِ زدنِ باش

از شورِ بگذر

از شورِ سِفْتِ من

کمی بلندتر

کمی شگفت‌زده‌تر.

این که کمال دارد چیزی یا کمال ندارد،

به من دست نمی‌دهد هیچ حالتِ شبیه شده‌ای به عشق

بغلم کن دستِ حالتِ گرسنه‌ای ست

و من قشنگ‌ترین برنجِ دنیا می‌شوم.

تمامش حرف است

تمامش حرف است.

گوشت

برای نقاشی‌های نیم‌انیا

دهانت درّه کرد

و من

برایت شکست‌های پیاپی از قَسَم خوردنم

تنم از شکافته‌هاست

چشم شیرینی دارد گاهی

شیرین

و سنگین.

تنم کار می‌کند

مثل دل

و مثل ساعت

مثل شنیدن که از بوی تو رفته است

سوئی تو رفته است.

همه چیز
غرق در حرف‌های سنگینی‌ست
که گوشت ندارد
من گوشت دارم
و خندیدن
تا بلندترین جای تن
گوشت به پایین است.

سراسرترین حرفی که می‌زنیم
ران کوتاه‌گرانبهایی‌ست
و دست‌های عمیق تو
به جای کسی نمی‌رسد.

من اهل باد و برق‌های تو نیستم
یک روز، مرگم را جمع کن
و بریز گوشه‌ای.

شکل شکلاتی‌ام در دهانت گوشت شدنی‌ست
دهانت گوشت شدنی‌ست

دل‌های تک تک‌ام را برده است
و من کنار یک سنگ بزرگ،
نشانه‌ی نزدنم.

چشم‌های گوشت‌الو

دهان‌های گوشتالو
نسلِ گوشتالو ام کنارِ گوشت‌ها باد کرده است
کنارِ همین گوشه
که می‌توانسته باشد
که آب‌هایش گیاهی ست
که بوسه‌هایش گیاهی ست
و سکس‌هایش.

تمام دوازده سالگی ام
به چشم‌های سیاهی بود
که می‌توانسته باشد،
که به چشم کسی
دست نمی‌زد.

قناری است قفس
من توی قناری شدن،
قفس‌ترینم.

ده تاده تا کنارِ غروب‌های دنج نشستم
کنارِ غروب‌های شلوغ
و فرسوده
و فرسودن چه شور دارد و فرسودن.

چقدر خمیازه‌هایت یک صداست
به وقت‌ترین جایِ تن.

غریب از پشت آمده است
مثل خنجر
درست از پشت آمده است
گروه گروه سُریده در سراسر.

مثل انگشتی که سر ندارد برایت عجیب است.

شکافتن
یک غروب را
و طلوع زدن
برایت عجیب است.

هفته‌هاست به نحوی که هفته‌هاست
در دهانم نگه می‌دارم به نحوی که نگاه است
از این طرف
به آن طرف نگاه نکردنی
به آن فراز بزرگ
و غروبگر.

دل‌م تو را می‌خواهد
ای فراز بزرگ
و غروبگر!

و می‌گویی چه گوشت سردم و آبدار.

به گوش‌هایی که می‌سپارم
از پشتِ سر
از جلو
که موش می‌زنم،
به حرف‌های قلب‌زدهات
و دنده‌های قلب‌زدهات
و پاهای قلب‌زدهات
و آنجای قلب‌زدهات،
قَسَم!
چه گوشتِ سرد و آبدار!

و پرچمش بلندتر است از گورهای دسته‌جمعی
بخواب ای عشق‌های دسته‌جمعی! بخواب!
بخواب ای فرمانده!
که دستورهاایت مو به موست
که بوسه‌هایت مو به موست
که چشم‌هایت مو به موست

من برایت قرنِ بزرگ‌تری بودم
قرنی تمامِ فلزی.

برای برادرم، سیامک.

بعد، یک دفعه قطع و وصل شدیم
به دفعه‌های دیگر
و صورتت که هنوز
چشم و گوش من است.
کماکان به هفته‌های شکل‌دهنده‌ای
به خاک‌های تُرش و بقایایت.

پریده باد رنگ صورت‌هایمان
باد قلب من که قلب تمام است
نرود چون میخ آهنین در شما، که شما تمام است.

و روز بعد.

یک لحظه به خودم می‌آیم
چه دست‌های لطیفی به دست‌هایت مالیده‌ام! Ouch!
شما را چه می‌شود آقای جانِ دَریده از تن‌هایمان؟

وای از وای گذشته است.
تمایلی ندارم
و اطرافی.

لگنی که گذاشته شد و برداشته
کمی به اطرافِ روز
کمی به اطرافِ شب
شغل شریفی ست چندان
که از دل برمی‌آید
و بردل می‌نشیند.
چون چشم به راه افتادن
به دست‌های شما
به پاهای شما.

بقیاییت را کجا بسپارم به خواب، عزیزم؟

چقدر دلم برای قلب می‌سوزد
و نهایتِ قلب

که کمی به چپ و کمی به راست
تنگ است و از تمام سینه‌ها رد می‌شود.

کاملاً حق با گرفتگانی بود
که دلی را روزی روزگاری فشردند
و بُردند.

کاملاً حق با غم بود:
همین که روز به صورت‌م می‌خورد
کمی شکوه‌ندگی ست
کمی شروع غروب از سمت شرق
و کفگیر به ته دیگ خورده شدن.

خبر ندارید
چشم‌های متمدنی چقدر می‌تواند وسیع باشد
در هوایی نه چندان مؤثر.

یک شعر بیچاره گفتم
یک دمار درآمده
یک زبانزد
و زبان بسته شدن.

فقدان

فقط فقدان است که حرفِ آخر و اول را می‌زند
یکی به نعل و یکی به میخ
یکی به نَمُردن یکی به مُردن
به رواداری و نداری
آری، بلی، بیس، آریو!*

یک روز به حرف‌های من
شکسته بَسْتَه خواهی خندید
شکلِ پرنده‌ای قَدَم‌زَن.

او را ببین چه بچه‌ی خوش خرامی ست
چه برق بلندی می‌زند
چقدر سربلند و همیشه فارس.

* پسر ده ساله‌ام که دارای اوتیسم است و تنها زبان ارتباطی‌اش انگلیسی ست.

اَورَا بَبِین
قُروکَاهِیدَه
بِه دَست و پَنجَه‌هَای نَرم.
انگَار نِه انگَار.

اوه، فَکولتِی آو لاوا!
شَرَق از تو پُر شَدِه بُوَد تا غَرب
و دَست‌هَای رَنج دِیدَه‌اش
و رَنج‌هَای دَست دِیدَه‌اش.
حالا چِه می‌گَذرَد غَروبِ شَکَنَدَه‌اش
بِر شُعارِهَای شاخ‌دَار.
کَم است، این تَفَاوُتْ کَم است
بِر هَوُتِ شَبِیهِی سَت عَشَق - پُر لِفَت و لَیْس -
بِه کَمی بَعَد، شَایِد کِه اَنتِظَار نَمی رَفت.

یَک لَحظَه می فَهَم قَبْرِ سِیامَک است کِه سَوَت می کِشَد
قَبْرِ غَروبِ شَدَه‌ای کِه رُوح نَدارَد.
و دَستَم بِه جایی بَند نَبودَه است هَمیثَه
دَستَم بِه جایی بَند نَبودَه است.

اَورَا بَبِین چِه بَچَه‌ی خُوش فَرمانی سَت
جِیش‌هَایش رَا صَف بِه صَف می‌کُند
و رِیش‌هَایش رَا دَوازَدَه سَال بَلَنَدتَر می زَنَد
و تَورَا بِه دَست‌هَای خَرابِ شَدَه‌ی مَن می سَپَارَد
انگَار نِه انگَار.

فقط فقدان است که حرفِ آخر و اول را می‌زند
کفّهی تیغ ایستاده‌ایم
لبه‌ای سروده‌ام برایش
به رواداری و نداری
سنگین برای سرودن است، آریو!
پَر و بالی شروع کرده‌ام برایش
وقصه تمام میدان‌هایش را به جنگ بُرده است.

مثل اناری وحشی

تقدیم به فمینیست‌ها، که از تریبون‌های رسمی و غیر رسمی حذف می‌شوند،
جان می‌دهند، به زندان می‌روند اما فمینیست می‌مانند.

می‌توانی به کلم قمری‌ها بگویی

که دست‌هایت شنیدنی‌ست

به سرت می‌زند و

می‌افتد

بخش

بخش

به پیش‌ترین

و پس‌ترین راه ممکن.

شنیدنی‌ست

گلوئی بی سامانت

از یک چشم به هم زدن
به یک چشم به هم نزدن
اینجا چشم کناری
آنجا چشم میانی.

مثل رؤیایی که قسم می خورد رؤیا نیست،
رنگش "ساعتی" ست این هوای منظم
که به سمع قلب‌های منظم رسیده
شروع به رفتنت می‌کند
به گلوگیر کردنت.

بحث، بحث قلم از قلم برداشتن است
و/ یا گذاشتن، به سمت بی سمتی.
قرار نیست که قلب، همه چیز تو باشد
شقه شقه شود و بیفتند از بخت سرد
قرار نیست که بی خود و بی جهت کلمات را ببرند ببرند
چشم‌های تو اشک زند به دست‌هایی
که قلمرو بوسه است
تمامات را توی یک دست بگذارند و ماه و خورشید را توی یک دست.

ببین شرایط دیدن ندارد
کمی عقب تر از قصدهایی ست

به دست‌های دهان بسته‌ی تو.
قصیدِ غربیبی‌ست به هوای شدن
یا نشدن
دست می‌گذارد روی انگیزه‌هایت به شباهت گذاشتن یا فرقی را داشتن.
حداکثر
یا حداقل.

بایستی و بگویی
بایستی و بایستی
بایستی و قلبت دانه دانه بریزد
مثل اناری وحشی
روی چتر-بسته شدن
از زمین
تا زمان.



مهری

از این قلم منتشر شده است:

- ۱- خوابِ دخترِ دوزیست (مجموعه شعر - نشر معیار)
- ۲- منطقی (مجموعه داستان - انتشارات خورشیدسواران)
- ۳- کلاغ (گزیده‌ی اشعار ادگار آلن پو - نشر ماهریز)
- ۴- صورتی مایل به خون من (مجموعه شعر - نشر ثالث)
- ۵- دختر خوبی که شاعر است (مجموعه شعر - انتشارات نگاه)
- ۶- به آغوشِ درازِ نی (گزیده‌ی اشعار و داستان‌ها - انتشارات ناکجا - پاریس)
- ۷- و غیره (مجموعه شعر - انتشارات بوتیمار)
- ۸- آبی گرم‌ترین رنگ است (ترجمه‌ی رمان مصور- اثر جولی مارو - انتشارات ناکجا - پاریس)
- ۹- و زیرِ پوستِ من پُر از جریان‌های خالی‌ست (مجموعه شعر - انتشارات اچ اند اس - لندن)
- ۱۰- با کمالِ کنده شدن (منتخب اشعار در تبعید - چاپ زیرزمینی - ایران)



نَشْر مَهری

منتشر کرده است:

شعر

- بوسه‌ی آسمانی ● کرولاین مری کلیفلد؛ برگردان: سپیده زمانی
- آوازهای فالش کشورم ● فیروزه فزونی
- صدای تو میدانی چیست؟ ● جمال ثریا؛ برگردان: بهرنگ قاسمی
- پرواز ایکاروس ● هلیده دومین؛ برگردان: علی اصغر فرداد
- ماه مجروح (مجموعه آثار کمال رفعت صفائی) ● به کوشش حسین دولت آبادی
- سوار بر قایق حیات ● سروده‌های علی تقوایی، طراحی‌های شکوفه کاوانی
- تلفظ برهنگی زن در ماه ● نرگس دوست
- کتاب نامقدس ● محمود صباحی
- رَعشه‌های خوف، رَخشه‌های خُجسته ● سیاوش میرزاده
- اینجا برقص ● حسن حسام
- مرا به آبها بسپار ● کتی زری بلیانی
- دیترامب‌های دیونیزوس ● فردریش نیچه؛ برگردان: محمود صباحی
- آوازهای زیباییات ● شاعر: ماریو مرسیه؛ برگردان: هدی سجادی
- تندیس زن گمنام (شعرهای اروتیک چپ) ● آنا ماریا روداس؛ برگردان: علی اصغر فرداد
- یکی به آبی عمیق می‌اندیشد ● حمزه کوتی
- مرا با چشمان بسته دوست بدارید ● پومن شباهنگ
- دل به دلبری افتاد ● کوروش همه‌خانی
- یک گل آبی رنگ، رنگ لبخند خدا ● موژان صغیری
- تکه‌ای از قلب خدا ● موژان صغیری
- رد پای طلایی ● موژان صغیری

آذرخش آذر آیین • دارا نجات
هنوز • مهتاب قربانی
قاصدک‌های بی‌خبر • بهرام غیائی
در همه شهرهای دنیا زنی است • نیلوفر شیدمهر

جستار

مرثیه‌ای برای شکسپیر • شهروز رشید
دفترهای دوکا • شهروز رشید
رساله‌ی تبر • محمود صباحی

داستانِ فارسی

رمان

دندان‌هار یک روایت آشفته • مظاهر شهامت

دوار • میثم علیپور

هنوز از اکالپیتوس‌های یونسکو خون می‌چکد • عیسی بازبار

آن‌سوی چهره‌ها • رضا اغنمی

الیشا • فرزانه حوری

بوته‌های تمشک (والش‌کله) • محمد خوش‌ذوق

سندروم اولیس • رعنا سلیمانی

پیش از تریدید • فهیمه فرسای

بگذار زنده بمانم • بردیا حدادی

مریم مجدلیه • حسین دولت‌آبادی

توکای آبی • حامد اسماعیلیون

شب جمعه ایرانی • جواد پویان

آنها دیگر از آن ایستگاه نگذشته‌اند • مهدی مرعشی

خانه‌بان • مریم دهخدایی

گذار (در سه جلد) • حسین دولت‌آبادی

ما بچه‌های خوب امیریه • علیرضا نوری‌زاده

چشم باز و گوش باز • زکریا هاشمی
لیورا • فریبا صدیقیم
سلام لندن • شیوا شکوری
اوروبروس • سپیده زمانی
اثر انگشت • رثوف مرادی
کیودان • حسین دولت آبادی
خون اژدها • حسین دولت آبادی
مرداب • رضا اغنمی
باد سرخ • حسین دولت آبادی
چوبین در • حسین دولت آبادی
ایستگاه باستیل • حسین دولت آبادی
اشک‌های تورنتو • سیامک هروی
سرزمین جمیله • سیامک هروی
گرداب سیاه • سیامک هروی
بوی بهی • سیامک هروی
سیب را بچین • لیلی ناهیدی آذر

مجموعه داستان کوتاه

در من زنی زندگی می‌کند • مژده شبان
الفبای گورکن‌ها • هادی کیکاووسی
روزی که مادر سگ شدم • نوشابه امیری
هلنا گذاشت و رفت • سانا نیکی‌یوس
مردی آن‌ور خیابان زیر درخت • بهرام مرادی
خنده در خانه‌ی تنهایی • بهرام مرادی
مرثیه‌ای برای شکسپیر • شهرور رشید
آن زن بی‌آنکه بخواهد گفت خداحافظ و دختری بنام بی‌بی بوتول دزفولی • عزت گوشه‌گیر
روزی روزگاری رشت • مهکامه رحیم‌زاده
داستانی برای مردگان • رضا نجفی

گرد بیشه • رضا مکوندی
کلاغ‌های پایتخت • لیلا اورند
ریچارد براتیگان در تهران • حامد احمدی
پشت چشمان یخ‌زده • نگار غلامعلی‌پور
اما من حرفامو تو دلم می‌گفتم • فرامرز سیدآقایی
دو زن در میانه‌ی پل • نیلوفر شیدمهر
کافه در خاورمیانه • سعید منافی
اشک‌های نازی • رضا اغنمی
سیندرلا بعد از نیمه شب • فرزانه گلچین
سوت • فریبا منتظرظهور

داستان - ترجمه

رمان

سرای شابندر • محمد حیواوی، ترجمه‌ی غسان حمدان
پرنده شب • اینگه بورک بایر، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
حرامزاده‌ی استانبولی • الیف شافاک، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
گوآپا • سلیم حداد، ترجمه‌ی فرزام کوهسار
سودایی • جی ام. کوتسی، ترجمه‌ی محسن مینوخرد
مجازات غزه • گیدئون لوی، ترجمه‌ی فرهاد مهدوی

داستان بلند

آلتس لند • دورته هانس، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
زن تخم مرغی • لیندا. دی. کرینو، ترجمه‌ی میم. دمادم
گنگستر • کلایو کاسلر و جاستین اسکات، ترجمه‌ی فریده چاجی

تاریخ - پژوهش - نقد و نظر

نواندیشان دینی، روشنگری یا تاریک اندیشی • جلال ایجادی
من و کوزه (شکل و ساخت داستانی ترانه‌های خیام) • حسین آتش‌پرور
رادیکال دهه ۷۰ • مهدی یوسفی (میم.نازا)

دگرباشان جنسی در ادبیات تبعید ایران • اسد سیف

افسون زدایی از افسانه‌ها؛ نقد و متن‌شناسی رمان‌های معاصر ایران • جواد پویان

مروری بر حملات اسکندر، اعراب و مغول به ایران و سقوط سلسله‌های هخامنشی، ساسانی و خوارزمشاهی • گردآورنده: فریدون قاسمی

واکاوی نقد ادبی فمینیستی در ادبیات زنان ایران (مجموعه‌ی مقالات) • آزاده دواچی

رساله یک کلمه (میرزا یوسف مستشارالدوله) • به کوشش باقر مؤمنی

در همسایگی مترجم (گفت‌وگو با سروش حبیبی) • نیلوفر دهنی

سایه‌های سوشیانت (منجی‌گرایی در فرهنگ خودی) • س. سیفی

ادبیات و حقیقت (درباره آثار سینمایی و ادبی عتیق رحیمی، برنده افغان جایزه گنکور) • نیلوفر دهنی

کتابی برای کتاب‌ها • اسد سیف

آیین‌های روسپیگری و روسپیگری آیینی • س. سیفی

ایران و اقوامش: جنبش ملی بلوچ • محمدحسن حسین‌بر

چهره‌ای از شاه • هوشنگ عامری

غرور و مبارزه‌ی زنان (تاریخ انجمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳) • الیزابت لونو، ترجمه‌ی مهدی اورند، متین باقرپور

زنان مبارز ایران، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی • بنفشه حجازی

شب پنجم، سعید سلطان‌پور • به کوشش هوشنگ انصاری

آن‌ش‌گائو، بودای پارسی • خسرو دهدشت‌حیدری (دوتسو ذ نجی)

کتاب سنج چهارم • رضا اغنمی (نقد و بررسی کتاب)

جستارها در زبان و تاریخ فرهنگ پارسی • مسعود میرشاهی (نقد ادبی)

خرافات به مثابه ایدئولوژی در سیاست ایرانیان از مجلسی تا احمدی‌نژاد • علی رهنما

تاریخ غریب، خاطرات شاه نادر کیانی • به کوشش مسعود میرشاهی

بانگ نوروزی در پرده واژه‌ها • مسعود میرشاهی

نور مایل و سایه‌ها • نسرين ترابی (مجموعه مقالات)

سرگذشت شعر پارسی از سنگ تا چاپ سنگی • محمود کویر

هنر مدرن، نقاشی و عکس

سفر ایشطار به دنیای زیرین • نجوا عرفانی
من آنجا پشت خورشیدم • منصور محمدی (مجموعه عکس از طبیعت کردستان)
تازیانه بر باد • مژن مظفری
این است بدن من - مجموعه آثار هنر مفهومی • رضا رفیعی‌راد

کودک و نوجوان

بیژن و شیر زخمی • نیلوفر دهنی
نابغه‌ی کوچک • فریبا صدیقیم
لولو و جوجو • نرگس نمازکار

نمایشنامه

ادبیات، بازی، بدن: در جستجوی فضاهای در-بین • گردآوری و ترجمه: مازیار هنرخواه

طنز فارسی

لبخند از پشت سیم‌خاردار (داستانک‌های علیرضا رضایی) • به کوشش: هوشنگ اسدی
قلبم ترانه‌ی تکرار است (گزیده‌ی آثار پرویز شاپور) • به انتخاب: کامیار شاپور، فرناز تبریزی

خاطرات

من به روشنی اندیشیده‌ام، من به صبح... • عباس منشی‌رودسری. به کوشش: بانو صابری
گذر عمر (خاطرات یک پرستار) • فرزانه جامعی
هی دلم می‌خواهد بخوابم • مهشید جهانبخش
زخم‌های بی‌التیام (خاطرات فرشته‌هدایتی) • فرشته‌خلج هدایتی
آرزوهای کال (در سه جلد) • فرانک مستوفی
روزی که پیر شدم • نوشابه امیری
مالا (در دو جلد) • محمد خوش‌ذوق

کتاب‌های عربی

باربودا (مجموعه قصص قصیره) • سبیده زمانی، ترجمه‌ها: علی حسین نجاد
أحدهم یفکرُ بماءٍ أعمق • حمزه کوتی

Dog and The Long Winter ● Written by Shahrnush Parsipur, Translated by Shokufeh Kavani

Tales of Iran ● Feridon Rashidi

Sharia Law Shakespeare ● Feridon Rashidi

The Mice and the Cat and Other Stories ● Feridon Rashidi

The Outcast ● Feridon Rashidi

Half Eaten Biscuit ● Banafsheh Hajazi

The Individuals Revolution ● Amir Heidari

Uneducated Diary by A Minded Man ● Matin Zoomad

Poetry

The Divine Kiss ● Carolyn Mary Kleefeld, Translated by: Sepideh Zamani

Another Season ● Freydoun Farokhzad, Translated by Nima Mina (German and English)

Drama

The Others ● M. Chitsazan

Perhaps Love ● Mark Hill

Research - History

The Right to Primary Education for Children with Disabilities in Iran ●

Parastoo Fatemi

The Forgotten Conquerors (Tales From The Castle Of The Moat) ● George Sfougaras

Kings, Whores And Children: Passing Notes On Ancient Iran And The World That We Live In ● Touraj Dary

Memories

The Trouble Maker ● Mike Payami

Persian Letters ● Mehrdad Rafiee

Children's Books

I Am My Brother, I Am Not My Brother ● Alireza Mahadavi-Hezaveh\

Translated by Arash Khoshafa\ Illustrated by Fatemeht Takht-Keshian

My Doll ● Fariba Sedighim

The Padlock ● Ana Luisa Tejada\ Illustrated by Nazli Tahvili

Who Is the Strongest? ● Feridon Rashidi\ Illustrated by Sahar Haghgoo

Charli in the Forest ● Rasheell Barikzai

Baby Grandma ● Shiva Karimi

Namaki and the Giant ● Ellie I. Beykzadeh



MEHRI PUBLICATION

Poem * 30

Street Protests Were Lonesome For That Year

By: Sepideh Jodeyri

British Library Cataloguing Publication Data: A catalogue record for this book is available from the British Library | ISBN: 978-1-9163015-9-7|

|First Edition: Mehri Publication, 2019. 124 Pages|
|Printed in the United Kingdom, 2019|

|Book & Cover Design: Mehri Studio |
|Cover Illustration: Nima Nia |

Copyright © Sepideh Jodeyri, 2019
© 2019 by Mehri Publication Ltd. \ London.
All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, including photograpying and recording, or in any information storage or retrieval system without the prior written permission of Mehri Publication.



www.mehripublication.com
info@mehripublication.com

Street Protests Were Lonesome For That Year

By: Sepideh Jodeyri

www.mehripublication.com

قلب‌هامان به هم شکسته شده
و دست‌های تظاهرات،
کمی شروع‌تر!
کمی عبور‌تر!
بسته شده.

کف خیابان
برگ‌های شکوفه دهنده

کف خیابان
قلب‌های فروشی

و سنگ‌های فلزی عمیق
عمیق.

کف خیابان
غروب زد و رفت

کف خیابان
فراق سالی بود.



ISBN: 978-1-9163015-9-7



9 781916 301597

£ 12.00



www.mehripublication.com